

● من با سینما، سفر

می‌کنم

گفت و شنود خبرنگار مجله اونمان دوزودی با مارچلو ماسترویانی



● اشاره:

مارچلو ماسترویانی به صورت هم‌زمان در سه فیلم ایفای نقش می‌کند: در مهمانی شب، اثر فرانچسکا آرشیبوجی، دزد بچه‌ها، اثر کریستیان دوشالونر و دامام معلق لک لک، اثر تنو آنجلو بولوس.

این کثرت کار، نشانگر آمادگی کامل و هم‌چنین بی‌گیری و کنجکاوی تغییرناپذیر او پس از چهل و هشت سال کار فراوان و قابل تحسین می‌باشد. اگرچه او از مصاحبه و طنز خاص او به یک افسانه بدل شده است. طنزی که غالباً به خود او برمی‌گردد، چنان‌که می‌گوید: من از این می‌ترسم که تماشاگران بگویند: «این ماسترویانی ما را با فیلم‌های پی‌درپی خود خسته می‌کند، این طور فکر نمی‌کنید؟»

اما اگر ماسترویانی ایفای نقش در سه فیلم به صورت هم‌زمان را می‌پذیرد به این دلیل است که خارج از صحنه بیشتر برایش ملال آور است. ماسترویانی برای همه داستانها و رویدادها آماده است و بدون کمترین واهمه از عدم موفقیت اقتصادی، فیلم‌ها را با محک خواست و علاقه خود انتخاب می‌کند. به همین منظور گفت وگویی با او ترتیب داده‌ایم که می‌خوانید.

● اونمان دوزودی: آیا فکر نمی‌کنید که فیلمسازان تخیل کمی به خرج می‌دهند و همیشه نوعی نقش تکراری به شما پیشنهاد می‌کنند مثل چهرهٔ یک پدر و...؟

○ مارچلو ماسترویانی: این کاملاً طبیعی است. به من نقشهای مرد جوان واگذار نمی‌کنند. حتی من ترجیح می‌دهم بیشتر از سنم نشان بدهم به جای اینکه بشنوم: «این ماسترویانی هنوز نفهمیده که دیگر پیر شده است!» مثلاً، در فیلم همه خوب هستند امر تورناتور، برایم عینک، مودرینی و کلی چروک گذاشتند و من خشنود بودم...

● پس چرا فیلمسازان ایتالیایی مثل اسکولا، تورناتور و امروز فرانچسکا آرشیبوجی این قدر برخورد بین نسلها را نشان می‌دهند؟

○ سابقاً در ایتالیا بین پدر و پسر تقریباً گفتگو و صحبتی نبود. من اهل یک دهکده کوچک بین رم و ناپل هستم. پدرم نجار بود و مشکل اصلی زنده ماندن این بود: چه بخوریم؟ [امروز دیگر مردم در ایتالیا از گرسنگی نمی‌میرند، و زمانی که مشکلات مادی حل شدند، آنگاه مشکلات واقعی عقل و جان، آزادی و مفهوم بخشیدن به زندگی خویش مطرح می‌شود.]

آن آندرو

ترجمه: پرتوکوئری





پروفیسر کاؤنسل اور مطالعات فرسٹ
رسالہ جامعہ علوم انسانی

امروزه برای جوانان طبعاً کردن آسانتر از زمان ما است.

● شما خود را طرفدار جوانان می‌دانید؟

منی خواهم احساس شود که از جوانان تعریف می‌کنم، ولی آنها را واقعاً درک نمی‌کنم. فساد همه جا را گرفته است و تباهی پورکردنی نیست. در ایتالیا، رفیق، دنیای سیاست را مانند قانقریاً در بر گرفته است. اگر شما به وسیله حزبی پشتیبانی نشده باشید به هیچ جانی رسید. آینده چندان جالب نیست.

● آیا متأسف شدید که حزب کمونیست ایتالیا از بین رفت؟

در یک دوره‌ای، حزب کمونیست ایتالیا معرف نیمی از جمعیت ایتالیا بود و یک قدرت مخلف لازمی را تشکیل داده بود. امروز، دنیا دگرگون شده است. ولی من هنوز معتقدم که قدرت حزب کمونیست ایتالیا مثبت بوده است. به هر حال من از امتیاز یک شغل خیلی راحت که از آن خوشم می‌آید و باعث پول درآوردن می‌شود برخوردارم؛ و در موقعیتی نیستیم که شکوه کنیم. ولی بوی جوانان که زندگی‌شان را امروز شروع می‌کنند، محیط فعلی همراهِ بی‌شرمی و بی‌ایمانی بس غمگینانه است.

● شما در فیلم‌های زیادی شرکت می‌کنید. انگیزه‌تان از این همه فعالیت چیست؟ به خاطر پول؟

من پول را همیشه خرج کرده‌م. برای آن هیچ ارزشی قائل نیستم و اصلاً برای من مهم نیست، نه، من کار می‌کنم برای لذت. هزاران بار تکثیر کرده‌ام که [در حرفه من لغت کار کردن درست نیست. این شغل بکن تفریح است. من علاقمندم با دوست‌م تفریح کنم و کارهای خنده‌دار و احساس‌نا انجام دهم. متوقف شوم که چکار کنم؟ به کجا بروم؟ به سان ترویه؟ دریا را دوست ندارم و آفتاب را تحمل نمی‌کنم. یا سینما سفر می‌کنم. هر جا می‌روم به خاطر یک مقدار مجبوریم همه با علاقه پذیریم می‌شوند. با زبانهای دیگر آشنایی دارم، با فرهنگ، مردم، نوع طبع، مالک دیگر آشنا هستم و همراه با سینما تفریح می‌کنم. گاه گاهی باید یک یا دو ماه کار را متوقف کنم و در این موقع حوصله‌ام سر میرود. این خیلی عجیب نیست، میدانید...

● ولی هنرپیشه‌گان بزرگ آمریکایی بیشتر از یک فیلم در سال بازی نمی‌کنند...

من آنها را ناامید می‌بینم (باخنده). اغلب اوقات به خودم می‌گویم: آنجا چکار می‌کنند؟ نمی‌شود که نه ماه را در استخر و سه ماه را روی صحنه گذرانند. [برای من، هنرپیشه یک نیازمند است و دوست دارد بدون وقفه به آن فکر کند. نباید ماه‌ها روی یک سناریو فکر کرد؛ امکان دارد انسان دیوانه شود، باید اولین فیلم پیشنهادی را پذیرفت و جلو رفت...]

● هیچ وقت شک نمی‌کنید؟

○ برای خواندن یک سناریو، یک ساعت لازم است؛ اگر کارگردان را بشناسیم، نیم ساعت و اگر یک دوست قدیمی باشد، کافی است که داستان را به طور خلاصه برایم تعریف کند. وقتی سناریو مربوط به فیلمسازانی است که نمی‌شناسم، معمولاً به من پیشنهاد می‌کنند تا فیلم‌های قبلی ایشان را ببینم. ولی از نظر من این کار صحیح نیست. اگر سناریو معقول و گیرا باشد، پس کارگردان، آدم فهمیده‌ای است. من نمی‌توانم حساب بکنم، این کار مرا دیوانه می‌کند.

● آیا برای شما فلینی هنوز بزرگ‌ترین است؟

○ بله، فلینی... از نظر من هرچه او انجام می‌دهد فوق‌العاده است. خیلی وقت است که هم‌دیگر را می‌شناسیم و بین ما همراهی و همیاری به طور کامل وجود دارد. اولین باری که فلینی را دیدم برای فیلم زندگی شیرین بود. وقتی که فیلم *interieata* را کارگردانی می‌کرد یک روز به من گفت:

بیا، می‌رویم به دیدن آیتنا اکبرگ آیتنا را از هنگام ساختن فیلم زندگی شیرین ندیده بودم. در ماندراک بودم و به کمک عصای جادویی به گذشته برگشتم. لحظه‌ای بود غیرقابل تصور، خود را بس جوان و او را بیش از حد زیبا می‌دیدم. من به طرف آیتنا برگشتم، در چشمانش اشک بود و دورین به طرف ما آمد تا از ما همان طور که امروز هستیم، فیلم بگیرد. به نظر تماشاگران ایتالیایی این صحنه سخت و غیرقابل تحمل آمد؟ ولی به چه صورت سخت؟ زندگی سخت است و فیلم به غایت انسانی و حقیقتاً منقلب کننده بود.

● آیا موفقیت اقتصادی برای شما مهم است؟

[بیشتر اوقات، عکس‌العمل تماشاگران را نمی‌فهم. به همین دلیل است که هرچه بیشتر می‌گذرد بیشتر آنچه را که دوست دارم انجام می‌دهم و دیگر به تماشاگران فکر نمی‌کنم. راستش موفقیت اقتصادی برایم کم اهمیت است. نگاه کنید به داستان آخرین فیلم آنجلو پولوس، گام معلق لک لک، آن را با علاقه‌ای فزون بازی کردم و فیلمبرداری به خیلی دلایل به طور وحشتناکی سخت بود و من در طول فیلمبرداری مریض شدم، به هر حال خیلی مهم نیست. ولی زمانی که فیلم را در فستیوال کان نشان دادند همه خیلی مایوس شدند و جا خوردند چون ژان و من فقط یک ربع در فیلم دیده می‌شویم. تماشاگران می‌توانستند بگویند: ایشان هنرپیشه‌های فوق‌العاده‌ای هستند که حاضر شده‌اند در این فیلم شرکت کنند... پس چه می‌خواهید، فقط دوست دارید که هنرپیشه‌های آمریکایی با هلیکوپتر برسند و یک سیرک راه بیندازند؟ این چیزی است که می‌خواهید؟] من آنجلو پولوس را تحسین می‌کنم و برایم اهمیت ندارد که او یک فیلساز تجارتي نیست. فکر می‌کنم حق دارم فیلمی را بازی کنم که در ابتدا خودم از آن خوشم می‌آید.

● به نظر می‌آید برنامه‌ای برای آمریکا دارید. تعجب آور است. شما که همیشه اروپا را ترجیح می‌دادید...

من در آمریکا ستم بازی نمی‌کنم چون هیچ وقت چیزی که به نظرم جالب باشد به من پیشنهاد نمی‌کنند. ولی شاید این بار بروم؛ زیرا کارگردان یک خانم انگلیسی ۳۳ ساله است و برای من فیلمسازان زن جالبند. رکوردی دارم از فیلمهایی که به وسیله خانم‌ها کارگردانی شده‌اند؛ پنج فیلم، بد نیست... من همیشه برای تحصیل تجربه آماده‌ام.

● آیا هیچ وقت نخواستید در نقش شخصیت‌های بزرگ مانند دانته، یا گالیله، بازی کنید؟

○ هرگز. آه دانته! به نظرم آدم گیرا و دلنشینی نمی‌آید. آه این عشق برای بتاتریس، چه دردسری! فقط یک بار یک شخصیت گذشته نظرم را جلب کرد. او بورجیا بود، آن هم به این دلیل بود که نوشته‌ای از ماکیاوول خوانده بودم که در آن بورجیا را یک فرد سیاسی فوق‌العاده شناخته بود، تنها شخصی که وحدت ایتالیا را تصور کرده بود. اما شما یک فیلم مسخره را تصور کنید با صحنه‌هایی از عیش و عشرت همراه با زن و من که در حال خالی کردن بطری‌ها هستیم... نه، نه! هرگز نتوانستم کسانی را که دوست دارند نقش ناپلئون را بازی کنند، درک کنم. راستش حدود بیست سال پیش، یک فیلمساز انگلیسی به من پیشنهاد نقش کریستف کلمب را داد که برایم خیلی جالب بود. سپس یک ابلاغ نامه از دولت ایتالیا به دستم رسید که این فیلم را قدغن می‌کرد چون شرکت ایتالیایی - آمریکایی مخالف نشان دادن کلمب به شکل یک حادثه‌جو بودند. در آن زمان نمی‌شد به جرم اندیشی کریستف کلمب دست برد. خوشبختانه دنیا عوض می‌شود و عقاید تحول می‌یابند، گاهی اوقات در جهت خوب...]